

گوناگون

- جامعه‌شناسی خودمانی / حسن نراقی
- عوامل سقوط / علی دشتی
- آغاز سال ۲۰۰۲ میلادی / صفدر تقی‌زاده

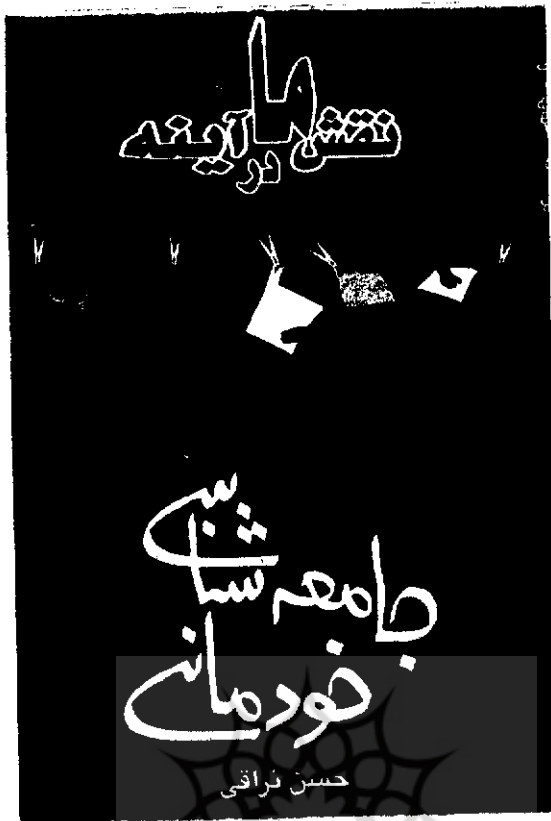
می‌گویند دروغ ام‌الفساد است مفرّشش می‌شود به وجود آورنده و زاینده پلیدی‌ها، پلشتی‌ها، تباهی‌ها... اما من باور دارم خود دروغ هم کم و بیش و در بسیاری از موارد مولود نیستی!! «شجاعت اخلاقی» ما انسان‌هاست. فرهنگ‌نامه‌های پارسی در مقابل کلمه شجاعت آورده‌اند: دلیری، پردلی، نترسی.

آیا به راستی در مقابل این دلیری و پردلی و نترسی و حمله به دشمن که اکثر آنها لااقل در عرف رایج جامعه ما بار عضلانی و جسمی دارد ما، شجاعت را در محدوده اخلاق، رفتار، منش و کردار تا چه اندازه وارد کرده‌ایم؟ و تا چه مقدار در این گونه مقوله‌ها اصولاً شجاعت را ضروری دانسته‌ایم؟ تا آنگاه به بررسی بود و یا نبودش بپردازیم. نمی‌دانم شاید این القاء غلط از مفهوم شجاعت است که از کودکی در ذهن ما حک می‌کند که: شجاعت فقط در معنی پریدن از نهر پهن آب و بالا رفتن از دیوار راست است و نترسیدن از تاریکی و شیخ بیگانه! و یا اگر تو کودک خردسال توانستی در جنگ‌های کوچه‌ای بعد از مدرسه یک تنه دو سه تا از همکلاسی‌های هم سن و سال رالت و پارکنی واقعاً شجاع و نترسی!! واقعاً دلیری!! و صد البته اگر در افتادن را در حق یک زورگو، یک دزد و یا یک متجاوز انجام دادی، آنوقت دیگر واقعاً یک قهرمانی که من هم شک در آن ندارم و تعجب هم ندارد که اسطوره‌های رستم‌گونه ما نیز بر روی چنین باوری

جاودانه قد کشیده‌اند. اما من می‌خواهم امروز و رای این بازو ستبری‌های گوارا که همگی ما چه در گذشته و چه در حال شنیده‌ایم، دیده‌ایم، لمس کرده‌ایم و کم و بیش با آن آشنا هستیم از شجاعت رایج به جز تعبیر متداول تعریفی نه چندان متداول عرضه کنم که اخلاقیون آن را «شجاعت اخلاقی» اش می‌نامند. شجاعت اخلاقی را به چگونه خصیصه‌ای اطلاق می‌کنیم؟ به چه شخصی می‌گوئیم شجاع اخلاقی؟ هر چند که ظاهرش قهرمان‌گونه نباشد! این را در این مقاله می‌خواهم تعریف کنم و طبعاً روی آن کمی صحبت کنم.

برداشت ساده‌ام از «شجاعت اخلاقی» اینست که شجاع مورد نظر ما بتواند با رشادت قد علم کند و کلمه «نه» را به هر چیز و یا هر کس به هر وقتی که تشخیص داد ابراز کند هر چند اگر در این تشخیص اشتباه کرده باشد آن مهم نیست آن بعداً قابل تعدیل است. چه کسی است از اطرافیان ما، از خود ما، که دعوت دوست و آشنائی را با شجاعت رد کند و به صراحت بگوید حوصله این میهمان را ندارم و یا برنامه بهتری دارم. و اصلاً از همه صریح‌تر خوشم نمی‌آید... چه کسی است؟ ولی جوابهای متداول اینگونه است، حیف که زودتر نگفتید!... خوب دیگه ما واقعاً بدشانسی آوردیم... به جان شما گرفتارم... می‌بینید! این گفتن «نه»، این کلمه دو حرفی به ظاهر کوچک چندان هم کار ساده‌ای نیست جسارت می‌خواهد. خودش وسعتی دارد به پهنای یک شهر، یک کشور، یک جامعه، سرنوشت‌ها را می‌تواند رقم بزند بله همین «نه» دو حرفی را عرض می‌کنم. من شجاعت اخلاقی را در این می‌بینم که روبروی کسی که دوستش نداری، روبروی رقیب، روبروی رئیس شرکت، رئیس اناره به ایستی و بگوئی که فلان کارت به نظر من جور در نمی‌آید و به همین علت از تو خوشم نمی‌آید اگر منبعد این کار را نکنی و یا این چنین نباشی با تو مشکلی ندارم ولی همزمان هم باور کنی که این موجودی که روبروی توست خصائل نیکوئی دیگر هم دارد که چون تو نتوانسته‌ای مستقیماً از او انتقادی بکنی آن خصلت‌های زیبا هم به چشمت نیامده کارهای مثبت و خویش را هم نتوانسته‌ای ببینی و همین است که خشک و ترش را با هم می‌سوزانی بدون اینکه متوجه باشی نهایتاً دودش به چشم خودت هم خواهد رفت... بدنامی‌اش به پای تو نوشته خواهد شد... اگر شجاعت اخلاقی نداشته باشی حتی اگر دانش خواجه نظام‌الملک را هم که داشته باشی وقتی به شرح حال با یک رسیدی چون خواب خوش را از چشم تو و سلطان و خلیفه اجنبی‌ات ربوده خواهی نوشت با یک جرم‌زاده‌ای بود از یک مادر روسپی و به قولی یک چشم!! آخر آدم محترم اگر تملق هم می‌خواهی بگوئی دشنام هم می‌خواهی به دشمنت بدهی یک کم ظرافت به خرج بده حتی تجسم یک روسپی یک چشم لابد آنهم وسط پیشانی‌اش!! کار یک ذهن معمولی و متداول نیست.

خوب مشخص است، وقتی ادیبی، سیاستمداری، دانشمندی این چنین پای بر روی حق و



حقیقت گذاشت مشخص است که برای ایجاد موازنه از آن طرف هم باید دروغ بگوید، تملق بگوید اگر شاعر است مدح ایاز سلطان محمود را بگوید و یا در وصف زکام حاج میرزا آغاسی شعر بسراید و اگر وزیر است در مقابل بوزینه هارون تعظیم کند.*

این‌ها که گفتم همه نشأت گرفته از همان ناتوانی در «نه» گفتن‌هاست «شجاعت اخلاقی» نداشتن، «جُبْن اخلاقی» داشتن یعنی همین.

و این‌ها درست نمی‌شود مگر آنکه به کودکان و کودکانمان آموزش دهیم بی‌باکی و دلیری با وجود چراغ قوز سر چهار راه، از لابلای ماشین‌ها عرض خیابان را طی کردن نیست. ارزش‌ها را وارونه به کودکانمان آموزش ندهیم. مفاهیم خصلت‌ها را معکوس جلوه ندهیم. ... زیرا با همین تعاریف رایج است که امروز پسر بچه پرتحرکی را که توانست خارج از نوبت از نانوایی نان بخرد

* هارون بوزینه‌ای را مقام امارت داد. چنان‌که سی مرد از درباریان (دربار خلیفه مسلمین!! را می‌گوید) وی ملتزم آن بوزینه بودند و به امر خلیفه او را کمر و شمشیر بر میان بستندی و سواران با او برنشستندی. هر کس که به خدمت درگاه او رفتی فرمودندی تا آن بوزینه را دست بوس کند و خدمت...

نقل مجدد در دیدگاه‌ها ص ۱۷ دکتر مصطفی رحیمی

دو قرن سکوت دکتر زرین‌کوب

زرنگ می‌نامیم ولی غافلیم که همین پسر وقتی بزرگتر شد توی صف پمپ بنزین و یا دم همین بقولی عوارضی کرج با وقاحت جلوی شما خواهد پیچید بدون اینکه کوچکترین احساس شرمی بکند. و همین زرنگ بعدها با لاستیک کهنه و سائیده شده شجاعانه!! پا را روی گاز خواهد گذاشت تا معیاری تازه از نترسی را ارائه دهد. و قهرمانی!! اش را تثبیت کند. اما همین قهرمان وقتی چشمش به یک مأمور راهنمایی ساده افتاد آنچنان تملق می‌گوید و دست بوسی می‌کند و احترام می‌گذارد که یکصدم این احترام را دلیلی ندارد تا خرج مرد و یا زن سپیدموئی کند که از هیبت ظاهری چیزی برایشان نمانده تا حق شهروندی‌اشان را حفظ کند.

فرقی نمی‌کند در قشر تحصیل کرده و صاحب مقامش هم این بی‌شجاعتی به وفور به چشم می‌خورد... فکر می‌کنم در جایی دیگر هم قبلاً گفته‌ام کشوری که به زعم دوست و دشمن این همه نابسامانی دارد و تقریباً همگی ما می‌دانیم که درصد قریب به اتفاق این نابسامانی‌ها از منشآت تصمیم‌گیری‌های غلط مدیریت ناکارآی دیروز یا امروز سازمان مورد نظرماست. آیا تا بحال یکبار شده؟ بله فقط یکبار را می‌گویم که از خیل این مدیران کوچک و بزرگ و از میان هزاران هزار تصمیم که طی دوره کاری خود می‌گیرند و با آن میلیاردها پول کشور را جابجا می‌کنند و هزاران سرنوشت را شکل می‌دهند و به هر نحو و به هر دلیل صنایع و بازرگانی ما را به چنین روزی انداخته‌اند یکنفر پیدا شود شجاعانه و مردانه بگوید من اشتباه کرده‌ام!! پس این همه اشتباه را کی می‌کند؟ همه اشتباه‌ها مربوط به گذشته است، و همه اشتباهات دیگری را حاضرند ردیف کنند. اما مال خودشان هرگز...؟ برای اینکه این «شجاعت اخلاقی» را که این همه تکرار کردم تمرین نکرده‌ایم. برایش اهمیتی قائل نبوده‌ایم. که اگر من و شما شجاعت این را نداشتیم که به گناهان، به اشتباهان، اعتراف کنیم باید برای پنهان کردن آن یک دروغی سر هم کنیم که همینجور مثل بازی دومینو دروغ پشت دروغ باید ریسه کنیم و بالاخره هم یک روزی به اصطلاح مؤدبانه‌اش «دَق» اش در می‌آید.

این است که باز هم تکرار می‌کنم «شجاعت اخلاقی» تمرین می‌خواهد. از کودکی به آن باید عادت کرد. باید به بچه یاد داد که اگر ظرف مربا را ریخت و خودش به اشتباهش اعتراف کرد، و آن را به گردن برادر کوچکش نینداخت یا بخشوده می‌شود و یا مجازاتش به حداقل می‌رسد. و با این گونه تمرین‌ها این کودک وقتی بزرگتر شد، وقتی وارد اجتماع شد و این گونه رشد نمود، آن وقت این سیره زیبای اخلاقی می‌شود ملکه‌اش، می‌شود خصلتی جدائی‌ناپذیر از وجودش و اگر افراد یک جامعه‌ای به صورت فرد، فرد مسئولیت‌پذیر شدند مطمئناً تمامی جامعه مسئولیت‌پذیر خواهد شد و دیگر لازم نخواهد بود مسئولیت منتج از تصمیم و یا بینش غلط خود را گردن این و آن بیندازد و به خیال خود خیال خود را راحت کند!!

اجازه بدهید می‌خواهم از یک تجربه بزرگ کمک بگیریم امیدوارم که اکثرتان با من هم عقیده باشید که ما ملتی هستیم احساساتی و اگر قول بدهید خدای ناکرده این را بخودتان توهینی تلقی نکنید خیلی زود از حوادث روزگار به هیجان می‌آئیم حالا این هیجان شادی باشد یا خدای ناکرده غم مهم نیست ولی به هر حال چون تصمیمان از عمق کافی برخوردار نیست (ناراحت نشوید شما را نمی‌گوییم!) به سرعت هیجان زده می‌شویم آمدیم به هر دلیلی انقلاب کردیم. این قید «به هر دلیل» را برای این می‌آورم که اشاره کنم بحث ما اصلاً بحث سیاسی نیست. من می‌گویم به هر دلیل، با هر طرز فکری که امروزه به آن پای بندید اکثریت قریب به اتفاقان دست به دست هم دادیم و این رویداد سرنوشت‌ساز را شکل دادیم. خودمان که پیش خودمان می‌دانیم چقدر بودیم!!! از صبح روز اول انقلاب آنچنان شتاب‌زده و هیجان‌زده به اتخاذ تصمیم‌هایی پرداختیم که شاید برای نسل بعدی ما که به هر حال زمانه و یا تجربه به او آموخته است که کمی عمیق‌تر از نسل پدران بیندیشد! باور کردنی نیست. ... هر کاری که کردیم اعم از سیاسی، و اقتصادی، و اجتماعی‌اش. نه وقت آنرا داشتیم که قبل از عمل به نتیجه آن بیندیشیم و نه فضای جو زده‌ای که خودمان درست کرده بودیم به ما اجازه این کار را می‌داد. من روی این کلمه «خودمان» تأملی دارم و توضیحی. چون حالا که آب‌ها از آسیاب افتاده و هیجان‌ها فروکش کرده‌اند. همه سعی که به هر نحو شده تمامی کاسه و کوزه‌ها را سر این و آن بشکنند ولی باور قطعی من اینست که همه بودیم. اگر در اعدام‌ها تندروی کردیم اگر مصادره‌ها را ندیده گرفتیم. اگر در مقابل هجرت کوچ مانند هم وطنانمان بی‌تفاوت ماندیم! فقط چهار تا آدم شاخص و به ظاهر تصمیم‌گیرنده تنها نبودند. همه و همه (به استثناء تک و توکی) بودیم. حداقل با سکوتمان با عدم اعتراضمان اعلام رضایت کردیم ولی حالا از بین همه این «همه‌ها» آیا یک نفر پیدا می‌شود که مسئولیت بپذیرد و بگوید من اشتباه کردم؟ محال است... و این یعنی همان فقدان شجاعت واقعی - حالا ممکن است برای عده‌ای این سؤال پیش بیاید که کاری را که خراب کردیم ولو که اعتراف به آن بکنم و حتی عذرخواهی هم بکنم خسارت آن که جبران نمی‌شود! پس فایده آن چیست؟... اما درست برعکس اگر از فردا ما بدانیم و باور کنیم که هر تصمیمی را می‌گیریم موظف هستیم مسئولیت آن را تا انتهای ظهور نتایج آن به عهده بگیریم! قطعاً آنوقت در تصمیم‌گیری‌هایمان شتاب‌زدگی به خرج نخواهیم داد. دقت بیشتری خواهیم کرد و صرفاً به منافع کوتاه مدتش کمتر خواهیم اندیشید. و دوم و مهمتر آنکه با اعتراف به اشتباه و اعلام عمومی آن تجربه را به تدریج به خرد تبدیل خواهیم کرد که این در تاریخ ما سابقه چندانی ندارد.